

## Qu'est-ce que la France?

Alain Finkielkraut. Paris: Gallimard, 2007. First Edition, 461 pages.

از ملی‌گرایی تا پساملی‌گرایی: مروری بر کتاب فرانسه چیست؟

۱. گرچه آلن فینکل کراوت از همان نخستین سطور کتابش می‌کوشد از میراث ارنست رنان فراگذشته به نوعی «پساملی‌گرایی» دست یابد، حاصل شانزده گفت‌وگوی او با شماری از مهم‌ترین متفکران و پژوهشگران امروز فرانسه شاید نهایتاً تأییدی باشد بر این اندیشه محوری رنان که تعلق به یک ملت را نه نژاد و زبان واحد، بل اراده هر فرد تعیین می‌کند. اگر بپذیریم که این اراده در عین حال ضامن وجود و بقای مردم‌سالاری است، به شکلی دور از انتظار، و به رغم تضاد ژرف تاریخی، دو انگاره ملی‌گرایی و مردم‌سالاری به یکدیگر می‌پیوندند؛ زیرا مردم‌سالاری نیز تحقق نمی‌پذیرد و دوام نخواهد شد، مگر آن که هر فرد آزادانه برخی محدودیت‌ها را بر آزادی خویش تحمیل کند. نفرت از مردم‌سالاری، که به عقیده ژاک رانسی یر اساساً در وحشت از برابری و هراس از همگانی شدن تفکر ریشه دارد (ن. ک. رانسی یر، ۲۰۰۵، ۱۰۶-۱۰۵)، همچنین واکنشی است موجه به آزادی افسارگسیخته‌ای که از غیاب همین اراده و همین حسن نیت می‌زاید. و اگر فینکل کراوت پرسش «فرانسه چیست» را به «یک ملت چیست» رنان برتری می‌دهد، بیشتر از آن رو است که در فرانسه امروز واژه «ملت» انگار به یک دال بی مدلول، یا دست‌کم به دالی با مدلول نامطمئن بدل شده است. از کدام ملت سخن می‌توان گفت زمانی که مهاجر مستعمرات قدیم سرسختانه از تنیده شدن در بافت مقصد تن می‌زند؟ نیت مهاجران نه ادغام در ساختاری به نام «ملت فرانسه»، بل دست یافتن به ملیت فرانسوی است (ن. ک. فینکل کراوت، ۳، ۸۲). و در عصر پسااستعماری، به ویژه در فرانسه، ملت و ملیت را باید دو چیز کاملاً متفاوت، بل حتی متضاد به شمار آورد: کسب ملیت، اینجا، نوعی تسویه حساب است با ملت.

بی‌شک تقابل امروزی دو انگاره ملت و ملیت از جنس تمایزی نیست که میشله، مورخ

صاحب‌نام قرن نوزدهم، میان آنها برقرار می‌کرد. او به جای «ملت فرانسه» از «ملیت فرانسوی» سخن می‌گفت، زیرا بر این باور بود که ترکیب اخیر می‌تواند بر چندگانگی و تلفیق نژادها نیز دلالت کند (ن. ک. لوگوف، ۹، ۲۵۲). بر خلاف، حذف عنصر نژاد از تعریف ملت، توسط رنان (۱۸۸۲، ب ۲)، احتمالاً راهی بوده است برای احیای انگارهٔ اخیر و ارتقای آن تا جایگاه یک مفهوم آرمانی و آرمان‌شهری. یادآور شویم که اسم *nation* (= *natio* = *nacion*) (ملت) از نظر تبارشناسی واژگان با *naissance* (= تولد) خویشاوندی دارد و با *race* (= نژاد) نیز مترادف شمرده شده است. رنان، اما، با اشاره به اینکه هیچ گروهی از انسان‌ها دارای خون ناب و خاستگاه واحد نیستند (همان)، نخست نژاد را به مفهومی «جانور شناختی» فرو می‌کاهد (همان)، تا آنگاه بتواند ملت را به مثابه یک «همبستگی عمیق [احساسی]» و بر اساس «میل به ادامهٔ همزیستی» تعریف کند (همان، ب ۳).

۲. بسامدهای نابرابر و دگرگونی‌های معنایی هریک از دو واژهٔ ملت و ملیت در فرانسهٔ قرن نوزدهم و به ویژه در آثار میشله و رنان را می‌توان با توجه به تغییرات موقعیت تاریخی توضیح داد. در سال‌های پایانی سلطنت ژوئیه، و در آستانهٔ انقلاب ۱۸۴۸ که به استقرار جمهوری دوم انجامید، آنچه برای میشله اهمیت داشت، حفظ یکپارچگی فرانسه بود به مثابه یک «شخص» چند نژادی (ن. ک. لوگوف، ۹، ۲۵۲) که می‌بایست از تقسیم آن، حتی به طبقات اجتماعی، پرهیز کرد (ن. ک. فوره، ۹، ۲۵۵). نیز می‌دانیم که او حکومت لویی-فیلیپ را به دلیل ایجاد دودستگی میان فرانسوی‌ها خطاکار می‌شمرد (همان). در این شرایط خاص، دو انگاره به میشله مجال می‌دادند تا از اختلاف نژادها و طبقات عبور کند: نخست انگارهٔ ملیت، که در درس‌های او در کولژ دو فرانس حضوری پیوسته داشت (ن. ک. لوگوف، ۹، ۲۵۱)؛ دوم انگارهٔ مردم که در سال ۱۸۴۶ بر رخسار یکی از کتاب‌های او نقش بست (ن. ک. فوره، ۹، ۲۵۵). باری میان این برهه‌ی تاریخی و حال و هوایی که در آن ارنست رنان سخنرانی خود تحت عنوان یک ملت چیست؟ را ارائه می‌کند، شباهت زیادی وجود ندارد. سخنان رنان در یازدهم مارس ۱۸۸۲ – یعنی یازده سال پس از اشغال آلتاس توسط پروس – در سوربن ایراد می‌شوند و آماج آنها مورخان آلمانی‌ای هستند که «به دستاویز نظریه‌ای قوم‌شناختی [یعنی نژادی] از ملت، بر آلمانی بودن آلتاس تأکید می‌ورزند» (فینکل کراوت، ۱۰، ۲۶۵). شکی نیست که در این شرایط نه می‌توان از اهمیت نژاد سخن گفت، نه به برهان ملیت توسل جست: اگر، به رغم تبار و ملیت آلمانی، ساکنان آلتاس

همچنان خود را فرانسوی می‌دانند، سبب، «احساس همبستگی» آنها است با ملت فرانسه و «میل به ادامه همزیستی» با این ملت. نطفه ملی‌گرایی فرانسوی آغاز قرن بیستم، که دست‌کم یکی از انگیزه‌های جنگ اول جهانی نیز هست، ظاهراً در همین‌جا و در رابطه با مسأله آلزاس بسته می‌شود. نمایندگان دو جناح اصلی این ملی‌گرایی دو تن از شاگردان رنان هستند: یکی موريس بارس، سردسته ملی‌گرایان نسبتاً متعادل، و با این حال جنگ‌طلب و انتقام‌جو (revanchard)، که بر پس گرفتن آلزاس پافشاری می‌کند؛ دیگری شارل مورا، نظریه‌پرداز «ملی‌گرایی تام» (nationalisme intégral)، که آشکارا فاشیست است و جمهوری‌ستیز و گذشته‌گرا و مخالف با مردم‌سالاری.

۳. فرانسه امروز نه فرانسه میشله است نه آن رنان. نه فرانسه انقلاب است تا به ريسمان ملیت چنگ زند، نه کشور شکست خورده‌ای که در حسرت خاک از دست رفته تصویری آرمانی از ملت را همراه با خیال انتقام در سر می‌پرورانید. نه نیز فرانسه «وحدت مقدس» در نخستین ساعات جنگ اول. فرانسه امروز را شاید بتوان، به رغم همه تفاوت‌ها، با فرانسه دوران «مقاومت» قیاس کرد. این مقایسه بی‌دلیل نیست. چنان که از برخی مصاحبه‌های فینکل کراوت بر می‌آید، معضل کنونی جامعه فرانسوی، پیش از هر چیز، سازگاری با دیگری ای است که در سرزمین او حضور دارد، اما خود او را به رسمیت نمی‌شناسد (ن. ک. فینکل کراوت، ۳، ۷۶)؛ دیگری ای که، به رغم برخورداری از امتیازات ویژه، هنوز خود را بس بیشتر محق و طلب کار می‌داند تا موظف و مسئول (ن. ک. اسمیت، ۱، ۳۷؛ فینکل کراوت، ۲، ۷۱). مسیر باد عوض شده است: مستعمرات دیروز گویی اکنون در پی بهره‌کشی از استعمارگر گذشته خویش‌اند.

عصر پسااستعماری را بر همین اساس می‌توان تعریف کرد: نخستین ویژگی این عصر پایان ناپذیر بودن آن است. زیرا عصر پسا استعماری، بیش از آن که یک زمان مادی و واقعی باشد، زمانی ذهنی و خاطره ای است: مادامی که استعمار – اگر خودش را مرده بینگاریم – در خاطره ها دوام می‌آورد، مستعمره و استعمارگر پیشین در عصر پسا استعماری به سر می‌برند. این دومین مانع در راه تشکیل ملت موردنظر رنان است. می‌دانیم که رنان «فراموشی [...] و حتی خطای تاریخی» را می‌ستود و آنها را «عناصر اصلی در پیدایش یک ملت» می‌دانست (رنان، ۱۸۸۲، ب ۲). بی‌شک او با اظهار این که «پیشرفت مطالعات تاریخی غالباً برای ملت‌ها خطرآفرین است» (همان) راه افراط می‌پیمود: دیدگاه‌هایی از این دست بر نوعی «ساختارگرایی»

پیشاعقلانی گواهی می‌دهند که خود از گونه‌ای «مادی‌گرایی تاریخی» میان‌مایه تغذیه می‌کند و حتی با اصل /اراده تناقض می‌یابد. به علاوه از همین جا می‌توان به شکاف عمیقی که میان مواضع رنان و اندیشه‌های «دوستش آقای میشل» (بارس، ۱۸۸۸، ف ۴) وجود دارد، پی برد. با این همه، رنان در این مورد نیز پر بیراه نمی‌رفت. امروزه خاطره – یا حافظه تاریخی – دست‌کم به دو شکل از بروز همدلی میان دارندگان ملیت فرانسوی جلوگیری می‌کند: ۱. مهاجران دوران استعمار را فراموش نکرده‌اند؛ ۲. مهاجران به دلیل گذشته استعماری خود در ندامت و شرمساری به سر می‌برند. باری این احساس شرم نه تنها سبب باج دادن بیش از حد به بیگانه می‌شود (ن. ک. اسمیت، ۱، ۲۰)، بل انگیزه او را برای ادغام در جامعه فرانسوی کم‌رنگ می‌کند. زیرا بیگانه، صرف‌نظر از رابطه تاریخی‌اش با میزبان، به مرجع و تکیه‌گاه نیاز دارد (ن. ک. الکروی، ۳، ۹۳). در شرایطی که فرانسوی‌ها، برای آسان کردن ادغام، از فرانسوی بودن دست بر می‌دارند (ن. ک. فینکل کراوت، ۳، ۸۳-۸۲)، بیگانه نیز هیچ شوقی برای فرانسوی شدن از خود ابراز نمی‌کند.

۴. «هر ملتی یک روح و روان واحد است؛ یک ذات روحانی و معنوی است. دو چیز، که در واقع یک چیزند، این روح و روان، این ذات معنوی و روحانی را تشکیل می‌دهند. نخستین مربوط به گذشته است، دیگری مربوط به حال. اولی عبارت است از مالکیت همگانی بر میراثی غنی از یادگارها و خاطرات، دومی عبارت از وفاق کنونی، میل به زیستن با یکدیگر، و عزم پاسداری از ارزش چیزی که ارثیه مشترک ما از گذشتگان به شمار می‌رود. [...] شرایط بنیادین برای شکل‌گیری یک ملت اینها هستند: کسب افتخارات مشترک در گذشته، اراده‌های همسو در زمان حال؛ انجام کارهای بزرگ در گذشته، میل به انجام کارهای بزرگ در آینده» (رنان، ۱۸۸۲، بخش ۳).

تحلیل‌های بالا باید نشان داده باشند که تعاملات امروزی شهروندان فرانسوی تا چه اندازه با روابطی که رنان در اینجا ترسیم می‌کند، فاصله دارند. گذشته، چنانکه گفته شد، بیشتر کینه و ندامت می‌آفریند تا دوستی و غرور ملی. بومیان سفیدپوست، به رغم تلاش برای به رسمیت شناختن «فرانسه سیاه»، از سوی این یکی پس رانده می‌شوند (ن. ک. فینکل کراوت، ۳، ۷۶). نیز تمایلات نژادپرستانه، گرچه به زبان نمی‌آیند، هنوز به طور کامل از میان نرفته و امروزه حتی به برخی از سیاهان نیز سرایت کرده‌اند. به رغم اهمیت این داده‌ها، خطا است اگر بپنداریم که

بافتِ ناهمگنِ جامعهٔ فرانسوی صرفاً معلول ناسازگاری میان بومیان سفید و مهاجران سیاه است. در یکی از گفت‌وگوهای *فرانسه چیست؟* تحت عنوان «جمهوری و فلسفه»، هر دو میهمان آلن فینکل کراوت به کم‌رمق شدن جمهوری و مردم‌سالاری اشاره کرده دلایل آن را در این نکته می‌جویند که غالب فرانسوی‌ها حقوق و خواسته‌های فردی خود را بر وظایف اجتماعی‌شان مقدم می‌شمارند، و حکومت نیز خود را مکلف می‌داند که به این خواسته‌ها پاسخ گوید (ن. ک. بله، ۱۱، ۳۰۱؛ گُشه، همان، ۳۰۲). در گفت‌وگویی دیگر، پی‌یر نورا، مورخ و عضو آکادمی فرانسه، اعلام می‌کند که «بر اساس نظرسنجی‌ها، فرانسویان دیگر حاضر نیستند برای ملت یا میهن بمیرند» (نورا، ۱۰، ۲۶۶) زیرا «امروزه واژه‌هایی چون *ایمان* و *عشق به میهن* به نوعی منسوخ شده‌اند» (همان، ۲۶۷). میشل تریبالا نیز با استناد به «برخی تحقیقات بین‌المللی جدید دربارهٔ غرور ملی» به مقایسهٔ فرانسه و آمریکا پرداخته، اظهار می‌دارد که در قیاس با ۷۴٪ شهروندان آمریکایی، تنها ۳۲٪ از فرانسوی‌ها به ملیت خود افتخار می‌کنند (تریبالا، ۳، ۹۲). تریبالا می‌افزاید: «مردم فرانسه، همچون بسیاری از دیگر اروپایی‌ها، کم‌تر به کارنامهٔ تاریخی و قابلیت‌های علمی، فنی و ورزشی کشور خود می‌بالند. نیز تعداد بسیار کمی از آنها، یعنی تنها ۱۲٪، به قدرت نظامی سرزمینشان مباحثات می‌ورزند. همین رقم در میان آمریکایی‌ها ۷۴٪ است» (همان).

به این آمار و ارقام، دادهٔ دیگری را نیز باید اضافه کرد که به شکلی باز هم محسوس‌تر بر تفاوت فرانسهٔ امروز با ملت آرمانی رنان گواهی می‌دهد و عبارت است از بی‌ارتباطی شهروندان با گذشته و آینده. پی‌یر نورا بر این باور است که در زمان ما، بر خلاف روزگار رنان، نه تنها «همبستگی» ای میان گذشته و آینده وجود ندارد، بل «آینده شدیداً و عمیق پیش‌بینی‌ناپذیر و حتی مهارناپذیر گردیده، و گذشته نیز در ابهام فرو رفته است» (نورا، ۱۰، ۲۷۱). او همچنین به «گسستی» اشاره می‌کند که تنها نمونه‌هایش را در پایان دوران باستان و آغاز عصر نوزایی می‌توان یافت و مشخصه‌اش جدایی میان نسل‌های دیروز و امروز، و نابودی احساس دین به گذشته است (همان، ۲۷۳). البته این گسست با احساس ندامتی که پیش‌تر از آن سخن گفتیم، منافاتی ندارد: گسست و ندامت در واقع دو روی یک سکه‌اند؛ هر یک در عین حال نتیجهٔ دیگری است و واکنشی منفی به ثقل حضور آن. پل تیبو در توضیح این ناسازه می‌گوید: «[...] امروز از یک سو شاهد تکریم زمان حال و ردِ دین به گذشته هستیم، و از سوی دیگر شاهد گذشته‌ای زیاده سنگین که وسواس‌گونه باز می‌آید، احساس گناه ایجاد می‌کند و هر دم بر سنگینی آن افزوده می‌شود. نسل‌های جدید، هنگام صحبت از کارهایی که توسط نسل‌های

پیشین - به عنوان مثال در جنگ الجزایر - انجام گرفته‌اند یا می‌بایست انجام گیرند، به سرعت لحن قاضی قیامت را پیدا می‌کنند. [...] اما می‌توان دید که اینان، در حین ایفای نقش قاضی، انگار خودشان هم دارند زیر بار گذشته از پا در می‌آیند: آسیب‌شناسی رابطه امروز ما با تاریخ از همین جا شکل می‌گیرد» (تیبو، ۱۰، ۲۷۲). ظاهراً بر اساس همین آسیب‌شناسی است که پل تیبو به نقل از فیلیپ بورن Ph. Burrin اعلام می‌کند که «برای ملت فرانسه، خاطره دیگر آفریننده آینده نیست» (همان، ۲۷۷).

۵. شواهدی که ارائه کردیم شاید بتوانند گذار از ملی‌گرایی به پساملی‌گرایی را توجیه کنند. نخست باید گفت که پساملی‌گرایی، دست کم در نسخه فرانسوی و فینکل کراوتی‌اش، به کلی از احساسات ملی‌گرایانه تهی نیست: پرسش «فرانسه چیست؟» خود از چنین احساساتی حکایت دارد و روش‌شناسی کتاب فینکل کراوت نیز، چنانکه هم‌اکنون خواهیم دید، این ادعا را تأیید می‌کند. با این حال فینکل کراوت نه فرانسوی تبار، که لهستانی تبار است (فینکل کراوت، ۲، ۵۶). و شاید همین امر سبب شده تا ملی‌گرایی او - ملی‌گرایی‌ای که تنها با یک ادراک رنانی از مفهوم ملت قابل توجیه است - با نوعی واقع‌گرایی همراه باشد. پساملی‌گرایی چیزی نیست جز همین ملی‌گرایی واقع‌گرا.

واقع‌گرایی در دو حوزه بروز می‌کند: نخست در حوزه روابط خود و دیگری؛ دوم در حوزه مناسبات دیروز و امروز. حوزه نخست خود دو نوع رابطه را در بر می‌گیرد: الف. رابطه اول، چنان که پیش‌تر گفته شد، مبتنی است بر هضم دیگری، اعم از مهاجران مستعمرات قدیم، یهودیان و غیره؛ ب. رابطه دوم مبتنی بر هضم شدن در دیگری است: نه تنها در اتحادیه اروپا، بل نیز در کل جهان، زیرا فرانسه به نظر یکی از کشورهای است که بیش از همه فرآیند «جهانی شدن» (mondialisation) را جدی گرفته‌اند. در حوزه دوم، چالش اصلی عبارت است از آشنا کردن و آشتی دادن نسل امروز با گذشته، از رهگذر نقد نقاط تاریک و تأکید بر نقاط مثبت. باری پساملی‌گرایی بر دو چیز استوار است: تکریم ملت در عین برخورداری از اندیشه‌ای جهان وطن؛ پرده برداشتن از خطاهای تاریخی، در عین پرهیز از سیاه‌نمایی‌های معمول.

فینکل کراوت گفت‌وگوهای خود را بر همین مبنا سامان می‌بخشد. کتاب *فرانسه چیست؟* از سه بخش بزرگ تشکیل شده است: بخش اول تحت عنوان *اینجا و اکنون* شش گفت‌وگو را در بر می‌گیرد که هدف از آنها ارائه تصویری کلی از چالش‌های داخلی و خارجی فرانسه امروز است.

این شش گفت‌وگو عبارتند از: «آیا در فرانسه چیزی به نام مسئله سیاهان وجود دارد؟»، «مدرسه در فرانسه امروز»، «دشواری‌های ادغام»، «لایسیته‌ی پریشان‌حال»، «تندروی‌های جدید: یک معمای فرانسوی؟» و «اروپا، ملت، مردم‌سالاری». بخش دوم مظاهر (incarnations) نام گرفته و شامل سه گفت‌وگو درباره‌ی چهره‌های برجسته‌ای است که از قرن نوزدهم به این سو نماد تاریخ و سیاست فرانسوی به شمار می‌آیند: شارل دو گل، فرانسوا میتران و ژول میشله؛ سه چهره‌ای که دست‌کم در یک نقطه اشتراک دارند: گفتمان آنها از ارزش ادبی برخوردار است، و ادراکشان از فرانسه، تاریخ و سیاست ادراکی اساساً ادبی است (ن. ک. فینکل کراوت، ۷، ۱۷۹، ۸، ۲۱۹، ۹، ۲۴۳). سرانجام، بخش سوم هفت گفت‌وگو را زیر عنوان دیروز و امروز گرد می‌آورد: «امروزه فرانسوی بودن چیست؟»، «جمهوری و فلسفه»، «آیا فرانسه هنوز هم یک کشور کاتولیک است؟»، «فرانسه و یهودیان»، «آیا چیزی به نام فاشیسم فرانسوی وجود دارد؟»، «بدرو با روستاییان» و «شانس‌های آداب معاشرت با خانم‌ها». محور اصلی همه این گفت‌وگوها بررسی دقیق میراث گذشته برای راه گشودن به سوی آینده است.

## منابع

اشاره: کتاب *فرانسه چیست؟* شامل شانزده گفت‌وگو است که همگی در شبکه رادیویی France Culture و در برنامه *Répliques* به سرپرستی آلن فینکل کراوت انجام شده‌اند. در کتاب‌شناسی حاضر، علاوه بر مراجع دیگر، عنوان هر یک از گفت‌وگوها را شماره‌گذاری و همراه با اسامی شرکت‌کنندگان ذکر کرده‌ایم. ترجمه این عناوین، به همین ترتیبی که در کتاب‌شناسی دیده می‌شود، در بخش پایانی متن بالا آمده است. در عوض، نوشتار لاتین اسامی مدعوین را تنها در کتاب‌شناسی آورده‌ایم. ارجاعات درون متن به ترتیب شامل نام گوینده، شماره گفت‌وگو و صفحه کتاب هستند. در دو منبعی که از نسخه pdf آنها استفاده شده است، به جای صفحه، به بخش (ب) یا فصل (ف) موردنظر ارجاع داده‌ایم.

- BARRÈS M., *Huit jours chez monsieur Renan*, 1888, pdf  
 FINKIELKRAUT A., *Qu'est-ce que la France?*, Paris, Gallimard, Éditions Stock/Éditions du Panama, 2007 :  
 - « Y a-t-il une question noire en France? » (Entretien avec Stephen Smith et François Vergès)  
 - « L'école dans la France d'aujourd'hui » (Entretien avec Pascal Blanchard et Jean-Pierre Obin)  
 - « Les difficultés de l'intégration » (Entretien avec Hakim El Karoui et Michèle Tribalat)

- « La laïcité dans tous ses états » (Entretien avec Maurice Agulhon et Lionel Jospin)
- Les nouvelles radicalités: une énigme française? » (Entretien avec Daniel Bensaïd et Philippe Raynaud)
- « Europe, nation, démocratie » (Entretien avec Jean-Marc Ferry et Pierre Manent)
- « L'héritage du général de Gaulle » (Entretien avec Paul-Marie Coûteaux et Nicolas Tenzer)
- « Mitterrand ou l'engouement de la mémoire » (Entretien avec Christophe Barbier et Hubert Védrine)
- « Michelet, la France et les historiens » (Entretien avec François Furet et Jacques Le Goff)
- « Qu'est-ce qu'être français aujourd'hui? » (Entretien avec Pierre Nora et Paul Thibaud)
- « La République et la philosophie » (Entretien avec Marie-Claude Blais et Marcel Gauchet)
  1. « La France est-elle encore un pays catholique? » (Entretien avec Danièle Hervieu-Léger et Henri Tincq)
  2. « La France et les juifs » (Entretien avec Paul Thibaud et Michel Winock)
  3. « Y a-t-il un fascisme français? » (Entretien avec René Rémond et Zeev Sternhell)
  4. « L'adieu aux paysans » (Entretien avec Pierre Jourde et Richard Millet)
  5. « Les chances de la galanterie » (Entretien avec Claude Habib et Mona Ozouf)
  6. RANCIÈRE J., *La Haine de la démocratie*, Paris, La Fabrique éditions, 2005
  7. RENAN E., *Qu'est-ce qu'une nation ?*, conférence prononcée à la Sorbonne le 11 mars 1882, pdf.